

ضرورت نگرش سیستمی به توسعه توسط خط‌مشی‌گذاران

میر یعقوب سیدرضائی^۱

چکیده

نگرش سیستمی در خصوص درک موضوعات پیچیده از طریق مدنظر قرار دادن کلیت موضوع و روابط متقابل بین آنها و تأثیر و تأثری که بر همدیگر دارند، دارای مزایای مشهودی است. این امر بیانگر آنست که نظر به وجود روابط متقابل میان اجزای سیستم، عدم توجه همزمان به تمامی ابعاد سیستم موجبات ناکامی آن را فراهم خواهد ساخت. با مد نظر قرار دادن این موضوع، این مقاله سعی در ارائه نگرشی سیستمی از توسعه دارد. نظر به اینکه توسعه دارای ابعاد مختلفی اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، انسانی، و فرهنگی است که با یکدیگر تعامل متقابلی دارند و همچنین دستیابی به آن نیز نیازمند بازیگران متعدد از قبیل بازار و دولت است، داشتن نگرش سیستمی نسبت به این موضوع مزایای نگرش سیستمی را به همراه خواهد داشت. به طوری که خط‌مشی‌گذاران این حوزه با آگاهی از این نحوه نگرش، هنگام برنامه‌ریزی توسعه‌ای کلیه ابعاد و بازیگران را مدنظر قرار داده و بر این امر آگاهی خواهند یافت که عدم توجه به یک بعد موجبات شکست برنامه‌های آنها را فراهم خواهد ساخت؛ چرا که از نگاه سیستمی، تمامی ابعاد لازم و ملزوم یکدیگر محسوب می‌شوند و نقصان در یک بعد یا بخش موجبات شکست کل سیستم را فراهم می‌آورد. در این امتداد، پیشنهاد می‌شود برای کسب موفقیت بهتر در زمینه برنامه‌های توسعه، از طریق کارگاه‌های آموزشی، نگرش سیستمی به خط‌مشی‌گذاران و تصمیم‌گیران حوزه توسعه آموخته شود تا آنان بر روابط متقابل بین ابعاد توسعه و نقش بازیگران متعدد در این فرایند آگاهی یابند.

واژگان کلیدی: توسعه، نگرش سیستمی، دولت، بازار، خط‌مشی‌گذاران.

^۱. دانشجوی دکتری مدیریت توسعه، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران: seyedrezai@ut.ac.ir

۱. مقدمه

سیستم مجموعه‌ای از اجزای به هم وابسته است که با یکدیگر روابط متقابل دارند؛ رویکرد سیستمی به طور کلی با مجموعه‌های متشکل از اجزاء (کلیت) - و نه با خود اجزاء- و روابط بین آنها سر و کار دارد (See Bertalanffy, 1969; 1972). بنابراین، تفکر سیستمی از تغییر نگرش بر تفکیک علوم به حوزه‌های تخصصی و ریز به نگرش مبتنی بر ترکیب یافته‌های رشته‌های علمی تأکید دارد (رضائیان، ۱۳۷۷: ۱۲). با چنین نگرشی، عدم توجه به همه ابعاد و عناصر سازنده سیستم، موجبات شکست سیستم را فراهم خواهد کرد؛ چرا که سیستم از اجزا وابسته به هم تشکیل شده و کارکرد یک جزء بر کارکرد اجزاء دیگر تأثیر دارد و از آن تأثیر می‌پذیرد.

از سوی دیگر، به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران ریشه بسیاری از مشکلات به هنگام مواجهه با مسائل پیچیده دنیای واقعی که در سیستم‌های اجتماعی قرار دارند و جوامع و سازمان‌های ما را تهدید می‌کنند به دلیل استفاده از تجزیه‌گرایی رخ می‌دهد. موضوعات پیچیده شامل مجموعه بخش‌های به هم پیوسته و روابط بین این بخش‌هاست که بسیار مهم‌تر از ماهیت خود بخش-هاست (Jackson, 2002: 1). در نتیجه، اهمیت نگرش سیستمی در دنیای پیچیده امروزی بیشتر نمایان می‌شود. با این توصیفات، توسعه نیز یکی از موضوعات پیچیده دنیای واقعی است که برداشت‌های متفاوتی از آن و نحوه رسیدن به آن (مکانیزم دستیابی به آن؛ بازار یا دولت) وجود دارد. هنگام بحث از توسعه، ضروری می‌نماید علاوه بر کسب شناخت نسبت به توسعه و چگونگی انجام آن، مسیری را که می‌خواهیم توسعه به سمت آن هدایت شود را نیز منعکس کنیم. به همین دلیل، مسئله اهداف در تمام بحث‌های بنیادی توسعه ظهور می‌کند. مسلم است که اهداف توسعه نباید با معیارهای میزان توسعه از جمله تولید ناخالص ملی یا درآمد سرانه به دلار اشتباه گرفته شود (Unesco, 1998: 9). بنابراین، باید توسعه را بیش از رشد اقتصادی و نوسازی دید؛ علاوه بر ضرورت بهبود استانداردهای زندگی، لازمه توسعه توزیع برابر و عادلانه، ساختار باز اجتماعی و سیاسی، فضای مشارکت و احترام به ارزش‌ها و سنت‌های فرهنگی بومی و محلی و قومی است. می‌توان گفت توسعه مفهومی چند بعدی است که در برگزیده ابعاد

اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و انسانی است و دستیابی به آن نیز نیازمند همکاری و تعامل بازیگران متعدد اعم از دولت و بخش خصوصی در معنای بازار است. چنین مفهومی از توسعه در معنای وسیع آن دلالت بر همکاری دولت و بخش خصوصی در گسترش انتخاب‌های افراد با توجه همزمان به رفع فقر و محرومیت و دستیابی به عدالت و برابری برای همه افراد جامعه است. برای دستیابی به توسعه نه برخلاف لیبرالیسم‌ها، بازار کفایت می‌کند و نه برخلاف کمونیست‌ها، فقط دولت؛ بلکه توجه همزمان به تعامل بازیگران متعدد در چنین فرایندی ضروری است. در این امتداد، این مقاله سعی در ارائه نگرشی سیستمی از توسعه در راستای درک بهتر از مفهوم توسعه دارد. با توجه به اینکه در مکاتب سیاسی برخی اعتقاد صرف به بازار و دخالت حداقلی دولت و برخی اعتقاد به دخالت حداکثری دولت در زمینه توسعه دارند، در این مقاله این دو نهاد به مثابه بازیگران اصلی در فرایند توسعه مفروض دانسته شده‌اند. این مفاهیم اگرچه در نظریه مطلق فرض می‌شوند ولی در عالم واقع نسبی‌اند. به نحوی که اگر این نهاد در دو سر یک طیف تصور شوند بازیگران زیادی در وسط این طیف به نقش‌آفرینی می‌پردازند و نقش دولت و بازار نیز بسته به توانایی‌های هر کدام و رویکردهای توسعه‌ای کشورهای مختلف متغیر خواهد بود.

۲. توسعه

توسعه تداعی کننده معانی متفاوتی در ذهن است. اول، توسعه دلالت بر حرکت از جایی دارد که ما می‌خواهیم در جهت مثبت به آن سمت برویم. دوم، این حرکت برحسب شرایط کیفی و کمی مثبت است. سوم، دلالت بر تلاش‌های هماهنگ و مداوم متمایل به تسریع روند این حرکت مثبت تا رسیدن به وضعیت ایده‌آلی است که در ابتدا، هدف دستیابی به آن تصور شده است. و در نهایت، این فرآیند به طور پیوسته برای رسیدن به وضعیت بهتری ادامه دارد (Singh and Singh, 1981: 38). توسعه یک نهضت است، تغییری عمیق در جامعه، در تمام جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، انسانی و حتی فیزیکی آن؛ نهضتی است که از

طریق آن جامعه تغییر می‌کند؛ تصمیم می‌گیرد که تغییر کند و این تغییر را خود پیش می‌برد. برای دستیابی به شرایط زندگی بهتر، توسعه حقیقی باید به کیفیتی بهتر از زندگی بینجامد؛ بهبود خود زندگی. بهبود می‌تواند به منزله دستیابی به پیشرفت تمام انسان‌ها نسبت به توانایی-شان برای درک نیازها و موقعیت خود خلاصه شود تا دست به انتخاب بزنند و در انتخاب‌های خود ابتکار بدست گرفته و فعالیت‌های مترقی خلق کنند (Ngoupande, 1988: 133).

با مرور ادبیات توسعه ملاحظه می‌شود که در هر عصری مفهومی از توسعه که زاییده اقتضائات همان عصر است، مسلط بوده و مبنای سنجش توسعه‌یافتگی کشورها بوده است. پس از پایان جنگ جهانی دوم توسعه بیشتر در معنای رشد اقتصادی تلقی شده و با شاخص‌هایی هم چون تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه سنجیده می‌شد. در این دوران مکتب مدرنیزاسیون نظریه مسلط بوده و صنعتی شدن و گذار از جامعه کشاورزی روستایی به جامعه صنعتی شهری برای توسعه تجویز می‌شود. از معروف‌ترین نظریه‌پردازان این مکتب والت روستو و نظریه توسعه پنج مرحله‌ای وی است. با مرور زمان و از دهه ۱۹۷۰، نظر به افزایش فقر و نابرابری علی‌رغم رشدهای اقتصادی سریع در برخی از کشورها، توجهات به سمت رشد اقتصادی توأم با کاهش فقر و نابرابری و برقراری عدالت متمایل گردید و تاکید صرف بر رشد اقتصادی مورد انتقاد قرار گرفت. به نحوی که برخی از نظریه‌پردازان همچون مایکل تودارو از معیارهای اقتصادی توسعه فراتر رفته و توسعه اقتصادی را شرط لازم اما نه کافی برای توسعه همه جانبه می‌شمارد. به اعتقاد وی، توسعه در بعد اقتصادی باید تامین معیشت زندگی، در بعد فرهنگی، عزت نفس و اعتماد به نفس و در بعد سیاسی-اجتماعی، آزادی و حق انتخاب را در برگیرد (دلفروز، ۱۳۹۳: ۷۳). پس از این دوران و در دهه ۱۹۹۰ مطابق با نظریات آمارتیاسن مفهوم توسعه انسانی و گسترش قابلیت‌ها و حق انتخاب افراد وارد ادبیات توسعه گردید و توجهات زیادی را به سوی خود جلب کرد. در نهایت، توسعه پایدار که توجه هم‌زمان به توسعه و حفظ محیط زیست را سر لوحه خود قرار داده، وارد ادبیات توسعه گردید. نظر به نگرش سیستمی و براساس نظریه سیستم‌ها که علاوه بر ارتباط متقابل میان اجزا، معتقد به تعامل سیستم با محیط پیرامونی خود و تاثیرگذاری و تاثیرپذیری از آن است، در این مقاله به توسعه پایدار اشاره‌ای نشده است. چرا

که چنین مفروض گرفته شده که نگرش سیستمی به توسعه، توجه هم‌زمان به محیط زیست را برای دستیابی کارآمد به توسعه در پی خواهد داشت. نظر به میان رشته‌ای بودن مفهوم توسعه و مطابق با نظر صاحب‌نظران از رشته‌های مختلف، ابعادی از توسعه که مدنظر قرار گرفته و در مقام پیش نیاز دستیابی به ابعاد دیگر مورد تأکید بوده، در بخش بعدی مرور می‌شود.

۱-۲. توسعه اقتصادی

اقتصاددانان کلاسیک توسعه را بیشتر در معنای توسعه اقتصادی مفروض دانسته‌اند. نظریات نخستین در این حوزه، توسعه اقتصادی را بیشتر با رشد اقتصادی در معنای افزایش در تولید ناخالص داخلی بیان می‌کردند. چنین رشدی بدان معنی است که به طور متوسط درآمد مردم از سالی به سالی دیگر افزایش می‌یابد و منافع بسیاری از این طریق حاصل می‌شود. اول، اقتصاد قوی احتمالاً درآمدهای مالیاتی حکومت را افزایش خواهد داد. یکی از دلایل اصلی داشتن مازاد بودجه، رشد اقتصادی شدید و درآمدهای مالیاتی حاصل از آن است. دوم، رشد اقتصادی ممکن است برنامه‌های بازتوزیعی را دلیپذیر^۱ سازد، چرا که اگر مردم افزایش در ثروتشان را تجربه کنند، با احتمال بیشتری سیاست‌هایی را که به ثروتشان در راستای کمک به دیگران بازجهت می‌دهد، قبول می‌کنند (Kraft and Furlong, 2004: 182-183). همچنین در گذشته، توسعه اقتصادی برحسب تغییرات برنامه‌ریزی شده در ساختار تولید و اشتغال به طوری که سهم بخش کشاورزی در هر دو کاهش یافته و سهم تولیدات کارخانه‌ای و صنایع خدماتی افزایش یابد، دیده می‌شد (Todaro and Smith, 2012: 14). اما با مرور زمان، مفهوم آن دچار تغییر و تحول شده است. به طوری که برای اقتصاددانی همچون مایکل تودارو «توسعه فرآیند بهبود کیفیت زندگی و قابلیت‌های همه افراد به واسطه افزایش سطح زندگی مردم، عزت نفس^۲، و آزادی است» (Ibid, 5). با این تعاریف آنچه قابل مشاهده است تغییر مفهومی از رشد اقتصادی

^۱ - Palatable

^۲ - Self-esteem

به جنبه‌های انسانی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توسعه است. در نتیجه، نظریات کلاسیک که توسعه جامعه را در گرو رشد و توسعه اقتصادی می‌دیدند جای خود را به نظریات معاصر که علاوه بر رشد و توسعه اقتصادی، توسعه جامعه را در گرو مولفه‌های دیگری همچون برقراری عدالت، شکوفایی استعدادها به تعبیر مازلو و یا به تعبیر آمارتیاسن قابلیت‌ها، سلامت جسمی و روحی، تحقق آزادی‌های بنیادین سازگار با آزادی‌های دیگران و مانند اینها می‌دانستند، دادند.

۲-۲. توسعه سیاسی

دانشمندان علوم سیاسی بیشتر بر توسعه سیاسی و فرهنگی در معنای فرهنگ سیاسی آن توجه کرده و آن را پیش نیاز توسعه اقتصادی می‌شمارند. لوسین پای از توسعه سیاسی به مثابه تقویت‌کننده ارزش‌های دموکراسی در نظام سرمایه‌داری غرب یاد کرده و مشارکت توده‌ای، نظام‌های چند حزبی، رقابت‌های انتخاباتی، ثبات سیاسی و پرهیز از تنش در ساختار سیاسی را به منزله شرایط لازم برای تحقق توسعه سیاسی می‌شمارد (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۶: ۵۱). وی در یک دسته‌بندی جامع، معانی ده‌گانه‌ای از توسعه سیاسی را برای ما یادآور می‌شود. اول، توسعه سیاسی به منزله پیش نیاز توسعه اقتصادی؛ دوم، توسعه سیاسی به منزله سرمشق سیاسی^۱ جوامع صنعتی؛ سوم، توسعه سیاسی به منزله نوسازی سیاسی؛ چهارم، توسعه سیاسی به منزله عمل دولت-ملت؛ پنجم، توسعه سیاسی به منزله توسعه قانونی و اداری؛ ششم، توسعه سیاسی به منزله مشارکت و بسیج جمعی؛ هفتم، توسعه سیاسی به منزله بنیان دموکراسی؛ هشتم، توسعه سیاسی به منزله تغییر و تحول منظم و باثبات؛ نهم، توسعه سیاسی به منزله بسیج عمومی و قدرت؛ دهم، توسعه سیاسی به منزله یک جنبه از فرایند چند بعدی تغییر اجتماعی. علاوه بر اینها، تفاسیر دیگری نیز از توسعه سیاسی وجود دارد. برای مثال، در بسیاری از کشورهای مستعمره سابق دیدگاه مشترکی وجود دارد که توسعه به معنای حس عزت نفس و

^۱ - Politics typical

کرامت ملی^۱ در امور بین‌المللی است (Pye, 1965). چیلکات نیز برآنست که توسعه، ظرفیت نظام سیاسی برای اتخاذ تصمیمات و اجرای خط‌مشی‌ها برای برآوردن تقاضاهای جدید و اهدافی از قبیل برابری فرصت‌ها، عدالت اجتماعی و مشارکت با حفظ تغییرات مستمر است. تمرکز آنها بر "سندرم توسعه"^۲ است که در آن بحران‌های هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع، همزمان با توسعه سیاست‌ها رخ می‌دهد (Chilcote, 2002: 623). ملاحظه می‌شود که در این مفهوم از توسعه، ابعاد سیاسی همچون عدالت، دموکراسی، مشارکت، ثبات سیاسی و امثال اینها از تاکید بیشتری برخوردارند.

۲-۳. توسعه فرهنگی و اجتماعی

هر توسعه‌ای مستلزم تغییرات است و فرایند توسعه بدون تغییرات عمیق در ساختارهای فرهنگی و اجتماعی محقق نخواهد شد. بعد فرهنگی عامل اساسی توسعه بوده و نسبت به سایر ابعاد توسعه از بار ارزشی بیشتری برخوردار است. برای مثال، درک فرآیندی که به واسطه آن توسعه کمی در متغیرهای اقتصادی رخ می‌دهد با فرهنگ و نهادها برای تکامل سیستم اجتماعی مرتبط است (Hayami and Godo, 2005: 9). بنابراین، فرهنگ نافذ است و دارای قدرت تحول‌آفرینی؛ آن بر خودمختاری^۳ و انتخاب انسانی اثرگذار است. فرهنگ عاملی علی^۴ بوده و بنابراین در جستجوی توانمندسازی، غنی کردن و آزادی دادن به افراد است (Ogden, 2000: 156). فرهنگ یک تولید بشری جهانی است که جنبه‌های مرتبط بسیاری دارد. به اعتقاد ادگارد شاین فرهنگ پدیده پویایی است که به شیوه‌های مختلفی بر ما اثر می‌گذارد؛ فرهنگ از طریق ایجاد ارتباط با دیگران شکل می‌گیرد و رفتار ما را شکل می‌دهد (Schein, 2010: 3). مقبول‌ترین تعریف فرهنگ در میان دانشمندان علوم سیاسی، آن را به مثابه ترکیبی

¹ - National self-respect and dignity

² - Developmental syndrome

³ - Self-determination

⁴ - Causal agent

از ارزش‌ها، باورها، هنجارها و مفروضات یعنی محصولات ذهنی^۱ در نظر می‌گیرد (Thompson et al., 2002: 507). نظر به اینکه موانع فرهنگی به مثابه موانعی در مقابل توسعه عمل می‌کنند، توجه به فرهنگ ضرورت دارد. موجودات انسانی، جامعه علمی یا سازمان‌ها معمولاً در چارچوبی از مفروضات مشترک عمل می‌کنند. تغییر بنیادین زمانی رخ می‌دهد که مفروضات زیربنایی تضعیف شده و با مفروضات جدید و سودمند جایگزین شوند (Ballard, 2000: 54).

طبق تعریف، توسعه فرهنگی عبارت از فرایندی است که طی آن فرهنگ از سطحی ساده و ابتدایی در یک سلسله مراحل متوالی به اشکال پیشرفته و تکامل یافته‌تری تبدیل می‌گردد (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۶). در تعریفی دیگر، توسعه فرهنگی فرایندی دانسته شده که طی آن با ایجاد تغییراتی در حوزه‌های ادراکی، شناختی، ارزشی و گرایشی انسان‌ها، قابلیت‌ها و باورها عامل به وجود آورنده شخصیت ویژه‌ای در افراد می‌شوند که حاصل این باورها و قابلیت‌ها، رفتارها و کنش‌های خاصی است که مناسب توسعه است (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۶: ۴۸).

در خصوص توسعه اجتماعی نیز، سازمان ملل توسعه اجتماعی را افزایش ظرفیت نظام اجتماعی، ساختار اجتماعی، نهادها، خدمات و سیاست بهره‌گیری از منابع برای فراهم کردن سطح زندگی مطلوب‌تر برای افراد تعریف نموده که در معنای وسیع‌تر دربردارنده ارزش‌های معطوف به توزیع معتبر درآمد، دارایی و فرصت‌هاست. بنابراین، توسعه اجتماعی با مؤلفه‌های از قبیل بهبود در کیفیت زندگی، تحقق برابری و عدالت اجتماعی، نیل به یکپارچگی اجتماعی، تحقق نظام شایسته‌سالاری، مشارکت اجتماعی، تقویت قابلیت و ظرفیت نظام اجتماعی، پاسخ‌گویی به ضرورت‌های حاصل در دگرگونی‌های مختلف، پذیرش تکثر اجتماعی با حفظ انسجام ملی و ارتقای توانمندی‌های انسانی ارتباط دارد. در دوران معاصر مباحث مربوط به جامعه مدنی، دموکراسی اجتماعی، عدالت اجتماعی، رفاه اجتماعی و سرمایه اجتماعی تشکیل دهنده موضوعات محوری توسعه اجتماعی بوده‌اند (گریفین و مک‌کنلی، ۱۳۷۷: ۳۷۹). برای بیرو توسعه اجتماعی در معنای تحقق دگرگونی بنیادی در طرز تفکر، ارزش‌ها، نگرش‌ها، رفتارها و نقش‌های

¹ - Mental products

اجتماعی در گستره جامعه است (بیرو، ۱۳۷۰: ۹۰). چیلکات نیز بر آنست که اگر بار محوری توسعه سیاسی در ارتباط با دموکراسی باشد، بعد اجتماعی با نیازهای اساسی مردم از قبیل غذا و مسکن، مراقبت‌های بهداشتی، آموزش و پرورش و اشتغال مرتبط است (Chilcote, 2002: 617). همچنان که ملاحظه می‌شود در تعاریف ارائه شده همه این ابعاد به نحوی از انحاء در هم تنیده شده‌اند، به طوری که جدا کردن کامل ابعاد اقتصادی از سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و انسانی و موارد دیگر علناً امکان‌پذیر نیست. بنابراین، همه این ابعاد باید در ارتباط با هم دیده شوند و ضروری است که در سیاست‌گذاری‌ها نیز این امر مدنظر قرار گیرد.

۲-۴. توسعه انسانی

نقطه اوج درک فلسفی و انسانی از توسعه، در اندیشه‌های آمارتیاسن در قالب توسعه انسانی پدیدار می‌شود. در این چشم‌انداز در مفهوم‌پردازی از توسعه انسانی، انسان به منزله نقطه شروع توسعه، محرک اصلی و هدف نهایی فرآیند توسعه مدنظر قرار می‌گیرد (See UI Haq, 1995; Sen, 1999; 2009). مطابق با گزارش برنامه توسعه سازمان ملل، اصطلاح توسعه انسانی^۱، هم به معنی فرایند گسترده‌تر شدن انتخاب‌های انسان و هم سطح سعادت بدست آمده، است. این تعریف بین دو سوی توسعه انسانی بوضوح تمایز قائل می‌شود: در یک طرف صورت‌بندی قابلیت‌های انسانی مانند دانش یا بهداشت بهبود یافته، و در طرف دیگر استفاده انسان‌ها از قابلیت‌های اندوخته خود برای کار یا فراغت قرار دارد. توسعه از این منظر با رویکردهای مرسوم به رشد اقتصادی، آرایش سرمایه انسانی، توسعه منابع انسانی، رفاه انسان یا نیازهای اساسی انسان متفاوت است. مطابق با تعریف ارائه شده از توسعه انسانی در این گزارش، درک پیچیدگی زندگی انسان، بسیاری از نگرانی‌های آن‌ها و بسیاری از تفاوت‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در زندگی مردم سراسر جهان بهتر امکان‌پذیر می‌شود (UNDP, 1990: 10). ریگز نیز

¹ - Human Development

توسعه را در معنای افزایش توانایی برای هر جمعی^۱ در راستای انتخاب تعریف کرده است (Riggs, 1976: 651). در تعریفی مشابه، محبوب الحق، توسعه انسانی را در معنای گستردن طیف انتخاب‌های افراد در نظر می‌گیرد. به اعتقاد وی، توسعه انسانی نه تنها دغدغه کشورها و مردم فقیر، بلکه دغدغه همه کشورها اعم از ثروتمند و فقیر در هر جایی است. وی برخلاف اقتصاددانان که سرمایه‌فیزیکی را به مثابه ابزار توسعه در نظر می‌گیرند، برآنست که این سرمایه انسانی است که تفاوت اساسی کشورها و جوامع را مشخص می‌کند (Ul Haq, 1995: 3). بنابراین، قابل تأمل است که صرفاً دستیابی به توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نمی‌تواند به معنای توسعه انسانی باشد. نظر به این مورد، در این پژوهش توسعه انسانی به عنوان یک بعد و مهم‌ترین بعد توسعه همه جانبه در نظر گرفته شده است.

۳. بازیگران فرایند توسعه: دولت و بازار

به طور کلی در ادبیات سیاسی به طور عام و ادبیات توسعه به طور خاص از دو مکانیزم برای تخصیص، بحث به میان آمده است: بازار و دولت: «اساساً دو مکانیسم برای هماهنگی تعاملات انسانی^۲ وجود دارد: بازار و دولت. زمانی که بازارها به دلایلی – همچون پیامدهای خارجی، صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس، اطلاعات ناقص و ...- شکست می‌خورند، حکومت وارد عمل می‌شود. دولت ممکن است یا با ارائه کالاها و خدمات و یا با تنظیم بازار، عملکرد بازار را تکمیل کند (Lane, 2000: 257). در ادبیات توسعه نیز به فراخور روایت‌های مختلف سیاسی چنین قاعده‌ای حاکم بوده است. اگر نظام‌های سیاسی را از نقطه نظر توسل به این مکانیزم‌ها در دو سر یک طیف مدنظر قرار دهیم، یک سر طیف به تعبیر هاوالت و رامش لیبرال‌های «معتقد به بازار آزاد» (هاوالت و رامش، ۱۳۸۰: ۱۱۷)، و دخالت حداقلی دولت به جز در ارائه کالاهای عمومی قرار دارند و در سر دیگر طیف کمونیست‌های معتقد به دخالت حداکثری دولت جای

^۱ - Collectivity

^۲ - Human interaction

می‌گیرند. مطابق با نظر لیبرالیسم‌ها، بازار آزاد دارای اولویت بوده و هر گونه مداخله دولت نكوهیده تلقی می‌شود (سیدرضائی، ۱۳۹۰: ۴۰). از سوی دیگر، مطابق با نظر کمونیست‌ها، مبادله بازاری باید لغو و با اصل مالکیت اشتراکی که تضمین کننده آن دولت است، جایگزین شود (سیدرضائی، ۱۳۹۰: ۴۱؛ Sterba, 1980: 11; Heywood, 2002). در نتیجه، با این چشم‌انداز، تا جایی که به کشورهای سوسیالیست مربوط می‌شود، دولت هنوز عامل قاطعی در فرایند توسعه محسوب می‌شود (Erdos, 1988: 108). به هر حال قابل تأمل است که «عملکرد کارآمد بازار منوط به حکومتی قوی» و قدرت تنظیم‌گری آن است. به اعتقاد فرازمنند جهت‌گیری بازار ذاتاً به نفع مردم ثروتمند است و این امر ممکن است موجب شود که نیاز جامعه سالم، توسط بازار درک نشود (Farazmand, 1999: 513-516). در این معنا بازار به سمت فعالیت‌هایی هدایت می‌شود که سودآوری قابل توجهی داشته باشند و ممکن است در راستای کسب سود، برخی از فعالیت‌های توسعه‌ای مورد غفلت قرار گیرند.

هال و میجلی فراز و نشیب نقش بازار و دولت را بدین صورت به تصویر می‌کشند: اگرچه بر نقش مسلط بازار در توسعه توسط لیبرالیست‌ها تأکید می‌شد ولی با ظهور کمونیسم تا اوایل دهه ۱۹۷۰، در اغلب کشورهای در حال توسعه به تبعیت از کشورهای بلوک شرق و شوروی سابق، برنامه‌ریزی متمرکز دولتی به مثابه کلید ارتقاء توسعه اقتصادی تلقی می‌شد؛ به نحوی که طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۶۰ از برنامه ملی «در کنار سرود و پرچم ملی به منزله نماد حاکمیت و نوگرایی یاد می‌شد». با مرور زمان و علیرغم موفقیت‌های اندک در دستیابی به اهداف توسعه‌ای، در طول دهه ۱۹۶۰ و ۷۰ با حمایت نهادهایی از قبیل بانک جهانی، حرکت به سوی برنامه‌ریزی پروژه‌ای به مثابه ابزار اصلی شکل‌دهی و اجرای خط‌مشی‌ها، از جانب حکومت‌ها مورد توجه قرار گرفت. علاوه بر این، در دهه ۱۹۸۰، عوامل دیگری موجب زیر سوال رفتن اثربخشی دولت در پیشبرد همه جانبه توسعه اقتصادی و اجتماعی گردید. سقوط کمونیسم پیدایش خط‌مشی سیاسی "راست جدید" را به دنبال داشت که با همراهی موسسات نئولیبرال همچون بانک مرکزی و صندوق بین‌المللی پول خواستار به عقب راندن دولت و رد هر گونه برنامه‌ریزی از مرکز بودند. به هر حال، با وجود تمام ادعاهای جناح راست، محدودیت‌های سیاست‌های بازارمحور در

دهه ۱۹۹۰ آشکار گردید. بنابراین، انتقاد از تحمیل سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی بازار آزاد توسط صندوق بین‌المللی پول که منجر به افزایش گرفتاری‌های ملل مقروض شده بود، شدت یافت. در نتیجه این اتفاقات، بلافاصله بانک جهانی در پی برقراری مصالحه بین دولت و بازار برآمد به نحوی که هر یک نقش حمایتی متقابل و متمایزی در فرایند توسعه ایفا نمایند؛ بدین ترتیب موضع میانه سبک سوسیال دموکرات پدید آمد که بعدها به "راه سوم"^۱ معروف گردید. مطابق با این معرفت جدید، دولت مرکزی با ایجاد بستر مناسب و تمرکز بر عرصه‌های بنیادین که حکومت نقش منحصر به فردی در آنها دارد، می‌بایست کمتر مداخله‌گر و بیشتر تسهیل‌گر توسعه متوازن باشد. عرصه‌های اولویت‌دار حکومت عبارتند از: استقرار چارچوب قانونی مناسب، تضمین ثبات سطح کلان اقتصادی، سرمایه‌گذاری در خدمات اساسی اجتماعی و زیرساخت‌ها، حمایت از افراد فقیر و آسیب‌پذیر با شبکه‌های حمایتی^۲، حفظ محیط زیست و ترویج سیاست‌های توسعه پایدار. علاوه بر اینها، تقویت ابزارهای بازارمحور موثر در راستای کمک به تخصیص کارآمد منابع، و مشارکت دولت در ترغیب مسئولیت‌پذیری بیشتر کارمندان دولتی، کنترل‌های بالا به پایین حکومت را ایجاد می‌کند. بنابراین، همچنانکه ملاحظه می‌شود تقریباً اجماع قابل قبولی در مورد نقش دولت در فرایند توسعه وجود دارد. به طوری که علیرغم ناکامی در انجام کارآمد و اثربخش بسیاری از وظایف محوله به آن، دولت همچنان به مثابه معمار اصلی سازه‌های خط‌مشی اجتماعی و اصلی‌ترین محرک اصلاح اجتماعی، تلقی می‌شود (Hall and Midgley, 2004: 11-13). در این امتداد و در زمینه توسعه، طبق قاعده‌ای عام، هر چه کشوری دیرتر صنعتی شود، نقش اقتصادی دولت در آن گسترده‌تر خواهد شد. برای مثال، دولت در ژاپن و آلمان از همان ابتدا نقش توسعه‌ای فعال‌تری ایفا کرد. مطابق با دیدگاه دولت توسعه‌گرا، مداخله دولت در زندگی اقتصادی با هدف پشتیبانی از رشد صنعتی و توسعه اقتصادی صورت می‌گیرد. دخالت دولت توسعه‌گرا در حد تلاش برای جایگزین کردن بازار با نظام سوسیالیستی

¹ - Third way

² safety nets

برنامه‌ریزی و کنترل نیست، بلکه تلاش برای ایجاد مشارکت بین دولت و ذینفعان اصلی اقتصادی است (Heywood, 2002: 96).

۴. نگرش سیستمی به توسعه

تفکر سیستمی می‌تواند ایفاگر نقش مهمی در همه رشته‌های علمی از علوم کاربردی تا علوم محض باشد (Bertalanffy, 1969: 3). به هر حال، اگرچه بحث از نگرش سیستمی بسیار متداول بوده، ولی استفاده از آن بسیار محدود است (Rissmiller, 2000: 2). بنیان تفکر سیستمی بر مفهوم کلیت استوار است (Bertalanffy, 1972: 415)؛ نگرش سیستمی، برخلاف تفکر تجزیه‌مدار، کلیت هر پدیده را اساس کار قرار می‌دهد. بنابراین، باید کلیت موضوع با روابط موجود میان عناصر تشکیل دهنده آن مورد مطالعه قرار گرفته و موضوع در کلیت آن درک شود. قابل تامل است که با تفکر سیستمی نقصان در کارکرد یک بخش از سیستم موجبات نقصان در بخش‌های دیگر را فراهم می‌سازد. برتالانفی برآنست که روابط متقابلی بین تمامی عناصر و ترکیبات جامعه (در اینجا توسعه) وجود دارد. عوامل اساسی در مسائل، مشکلات، برنامه‌ها، و خط‌مشی‌های عمومی همیشه باید به منزله اجزای به هم وابسته یک سیستم کل مدنظر بوده و مورد ارزیابی قرار گیرند (Bertalanffy, 1969: 4). با این نگرش، مفهوم توسعه نیز می‌تواند و باید با دیدگاهی سیستمی مورد تحلیل قرار گیرد. چرا که آن در برگزیده ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و انسانی و همچنین بازیگران متعددی است که برای دستیابی به توسعه چند جانبه ارتباط متقابل بین آنها باید مدنظر قرار گیرند و با یکدیگر ترکیب شوند. با این نگرش، عدم توجه به هر یک از ابعاد یا بازیگران توسعه نوعاً موجبات شکست برنامه‌های توسعه را فراهم خواهد آورد. اصولاً می‌توان گفت، توسعه تغییر بنیادی در متغیرهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و در معنای جدیدتر انسانی محسوب می‌شود و تحقق آن مستلزم ایجاد هماهنگی بین ابعاد مختلف است. چنین نگرشی در ادبیات توسعه نیز به صورت جسته و گریخته مورد استفاده قرار گرفته، به طوری که موجبات توجه اقتصاددانان بر

این امر گردیده که توجه یک جانبه به رشد اقتصادی به نحو اجتناب‌ناپذیری توسعه را ناپایدار می‌کند. بنابراین، سرانه تولید ناخالص ملی لزوماً در معنای خوشبختی مردم یک جامعه نیست (See Unesco, 1988; Ul Haq, 1995; Sen, 1999; 2009). گلدوین در انتقاد از نگرش صرفاً اقتصادی به توسعه برآنست که علاوه بر رشد اقتصادی، معیارهای دیگری نیز در توسعه تاثیرگذارند که تولید ناخالص ملی با رویکرد اقتصادی آنها را پوشش نمی‌دهد. امروز ادبیات توسعه، علاوه بر توجه به سرمایه‌های فیزیکی، انواع سرمایه‌های دیگر در فرآیند توسعه را نیز در برمی‌گیرد که عبارتند از سرمایه‌های طبیعی شامل خدمات، کارکردها، فرایندها، منابع تجدیدپذیر و تجدیدناپذیر، سرمایه انسانی شامل دانش، مهارت، سلامت، تغذیه، سرمایه اجتماعی شامل انسجام اجتماعی، اعتماد متقابل، تشخص فرهنگی، مشارکت‌پذیری، همکاری در امور، برابری فرصت‌ها (See Gladwin, 1995).

اگر بحث توسعه را در قالب سیستمی در نظر بگیریم، آن می‌تواند به منزله سیستمی (نمودار شماره ۱) در پاسخ به تقاضاهای ناشی شده از محیط دیده شود. همانطور که ایستون^۱ تعریف می‌کند، سیستم سیاسی شامل فعالیت‌ها و نهادهای بهم وابسته و قابل شناسایی^۲ (آنچه معمولاً ما به عنوان نهادهای حکومتی و فرآیندهای سیاسی تصور می‌کنیم) در یک جامعه است که تخصیص‌های موثقی از ارزش‌ها^۳ (تصمیمات) را که در جامعه الزام آورند، انجام می‌دهد. در این زمینه می‌توان بازار و دولت را به عنوان دو سر طیفی که وظیفه تخصیصی را در فرایند توسعه ایفاء می‌کنند، دید. بنابراین، با نگرشی سیستمی، بازار و دولت به مثابه فرایند سیستم عمل می‌کنند. در این امتداد، ارتقاء توسعه مستلزم آنست که بوروکراسی با نیروهای بازار، محدودیت‌های فنی، الگوهای فرهنگی، و فشارهای سیاسی تعامل متقابلی داشته باشد (Dresang, 1973: 78). با نگرشی سیستمی، توسعه عمل خواستن نیست، بلکه فرایندی طاقت

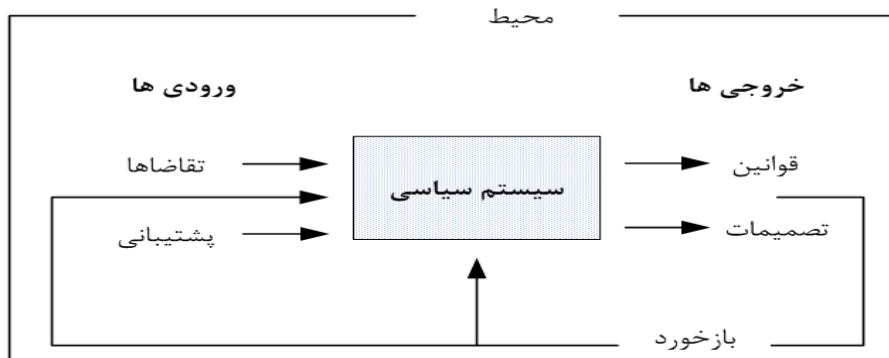
¹ - Easton

² - Identifiable

³ - Authoritative allocations of values

فرساست که افراد، خانواده‌ها و گروه‌های محلی، تغییر شکل نهادها، تلاش، سازماندهی توزیع، مشارکت و ارتباط در میان همه عوامل جامعه را در بر می‌گیرد (Urquidi, 1988: 92-93).

نمودار (۱): مدل سیستم سیاسی



(Source: Easton, 1965: 14; Bertalanffy, 1969; Anderson, 2003: 15; Rissmiller, 2000: 7)

محیط شامل تمام پدیده‌هایی است که در خارج از مرزهای سیستم قرار دارند به نحوی که هم از سیستم تاثیر می‌پذیرد و هم بر آن تاثیر می‌گذارد. بنابراین، با نگرشی سیستمی توجه به محیط ضروری می‌نماید که این امر نیز به نوبه خود منجر به برآورده شدن الزامات توسعه پایدار که توجه هم‌زمان به محیط زیست و توسعه است، می‌گردد. ورودی سیستم توسعه می‌تواند سرمایه فیزیکی و طبیعی، سرمایه انسانی، سرمایه فرهنگی، سرمایه اجتماعی و ایدئولوژی حاکم بر کشور در نظر گرفته شود. اینها به مثابه ورودی‌هایی هستند که نقش منابع توسعه را ایفا می‌کنند. برای مثال، در نظریه‌های سنتی توسعه وجود سرمایه فیزیکی و طبیعی برای توسعه مفروض گرفته می‌شد، ولی در دوران اخیر علاوه بر آن، سرمایه انسانی و اجتماعی به مثابه عواملی مهم‌تر مدنظر قرار گرفته‌اند. بنابراین، مفهوم توسعه نشانگر تصویری از یک ارگانیزم زندگی است که در واقع خود را مطابق با یک طرح و برنامه توسعه داده و تکمیل می‌کند و نشانگر جریانی است که بصورت ساختار تکوینی آن در آمده است. این ارگانیزم در تعاملی دائمی

با محیط خود از سلسله‌ای از مراحل عبور خواهد کرد که گاهی اوقات باید با آن محیط وفق پیدا کند، اما همیشه در تلاش برای دستیابی به برنامه طبیعی خود است (Agazzi, 1988: 16-17).

خروجی چنین سیستمی نیز شامل مواردی است که در پوشش ابعاد توسعه قرار دارند. مطابق با نظر آمارتیا سن خروجی توسعه، فرصت‌های اقتصادی (توسعه اقتصادی)، آزادی سیاسی (توسعه سیاسی)، قدرت‌های اجتماعی (توسعه اجتماعی)، بهداشت مناسب و آموزش اولیه (توسعه اجتماعی و اقتصادی)، و پرورش ابتکارات (توسعه فرهنگی و اجتماعی) می‌تواند در نظر گرفته شود. مفهوم بازخورد بیانگر این است که خط‌مشی‌های عمومی (یا خروجی) ایجاد شده در زمان معین ممکن است محیط و تقاضاهای ناشی شده از آن، همچنین ویژگی خود سیستم سیاسی را تغییر دهد. خروجی‌های خط‌مشی ممکن است به بار آورنده تقاضاهای جدیدی باشند که منجر به خروجی‌های بیشتر و به همین ترتیب جریانی بی‌پایانی^۱ از خط‌مشی عمومی شود (See Anderson, 2003: 14-15).

با نگرشی سیستمی، فرایندهای توسعه هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی به منزله فرایندهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، سیاسی و انسانی دیده می‌شوند (Banathy, 1988: 56). در نتیجه، ماهیت توسعه در ابعاد گسترده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ برای مثال، هنگام بحث از توسعه اقتصادی فقط رشد اقتصادی مد نظر قرار نمی‌گیرد. عواملی چون ثبات نسبی قیمت در فرایند رشد، توسعه ساختار تولید، تغییر در سهم زیرساخت‌ها، تنظیم ترکیب کالاها برای نیازمندی‌های بازارهای درونی و بیرونی، توزیع درآمد، توسعه استانداردهای زندگی و غیره از اهمیت زیادی برخوردار می‌شوند. علاوه بر این، جنبه‌های کیفی دیگر مانند انعطاف-پذیری در ساختار تولید، هماهنگی بین شاخه‌های صنعت نیز مدنظر قرار می‌گیرند (Erdos, 1988: 105).

قابل تأمل است که با نگرش سیستمی وجود روابط متقابل بین اجزا و ابعاد یک پدیده نشانگر این است که عدم توجه به یک بعد موجبات شکست سیستم را فراهم خواهد آورد، چرا

^۱ - Never-ending flow

که در سیستم همه ابعاد با یکدیگر رابطه دارند و بر هم تاثیر گذاشته و از همدیگر تاثیر می‌پذیرند. برای مثال، توجه صرف به توسعه اقتصادی و عدم توجه به توسعه فرهنگی یا سیاسی موجبات عدم دستیابی به توسعه اقتصادی را فراهم خواهد آورد، چرا که خود مفهوم توسعه نیازمند ایجاد و تقویت فرهنگ خاص خود است که اگر همزمان با توسعه اقتصادی پیش نرود، موفقیت‌چندانی به بار نخواهد آورد. در نتیجه، می‌توان ادعا کرد که بسیاری از تلاش‌های دولت و بازیگران عرصه توسعه در راستای ساختن جامعه‌ای مطلوب‌تر و ایمن‌تر به دلیل عدم وجود نگرش سیستمی و در نظر نگرفتن همه ابعاد توسعه در عمل با شکست مواجه می‌شود؛ چرا که نقصان در یک جز از سیستم، اجزا دیگر را متاثر ساخته و موجبات ناکامی کل سیستم را فراهم می‌آورد. علاوه بر این، داشتن نگرش سیستمی به موضوع توسعه موجبات توجه به مبانی توسعه پایدار را نیز فراهم می‌آورد؛ چرا که با چنین نگرشی کارکرد سیستم متاثر از محیط خارجی دانسته می‌شود و برای داشتن کارکردی مناسب باید توجه کافی به محیط مبذول شود.

۵. نتیجه‌گیری

به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران ریشه بسیاری از مشکلات به هنگام مواجهه با مسائل پیچیده که در سیستم‌های اجتماعی قرار دارند، به دلیل استفاده از تجزیه‌گرایی رخ می‌دهد. بنابراین، ضروری است که تفکر کل‌نگر یا به تعبیری نگرش سیستمی بر امور حاکم گردد. در این نگرش، همه اجزا سیستم با یکدیگر رابطه متقابل دارند و از هم تاثیر پذیرفته بر همدیگر تاثیر می‌گذارند. در نتیجه، عدم توجه به یک جز موجبات نقص در سیستم را فراهم می‌آورد. در این امتداد، توسعه نیز از مفاهیم پیچیده‌ای است که نیازمند نگرش سیستمی برای در نظر گرفتن تمام ابعاد و بازیگران دخیل در آن است. با این نگرش، توسعه نه صرفاً در یک بعد، بلکه در برگیرنده کلیه ابعاد (سیاسی، انسانی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی) است. در نتیجه با چنین نگرشی تصمیم‌گیران این حوزه پی می‌برند که توجه به یک بعد بدون توجه به ابعاد دیگر هیچ‌گونه موفقیتی را عاید آنان نخواهد کرد. این امر موجبات هدایت آنان به سوی تفکر سیستمی و

توجه همزمان به کلیه ابعاد و بازیگران دخیل در این امر می‌گردد و به آنان این آگاهی را می‌دهد که نقصان در یک بعد موجبات نقصان کلی سیستم را فراهم می‌آورد. در این امتداد، برگزاری دوره‌های آموزشی به صورت کارگاه برای آشناسازی خطمشی‌گذاران حوزه توسعه با نگرش سیستمی می‌تواند مفید فایده باشد.

فهرست مراجع

۱. بیرو، آلن (۱۳۷۰). فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی. تهران: انتشارات کیهان.
۲. شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۸۶). توسعه فرهنگی در ایران: چالش‌ها و راهکارها. سایت شورای عالی انقلاب فرهنگی. تاریخ دسترسی ۱۳۹۳/۱۰/۱۱. ساعت ۲۲:۳۰.
۳. دلفروز، محمدتقی (۱۳۹۳). دولت و توسعه اقتصادی: اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت‌های توسعه‌گرا. تهران: انتشارات آگاه.
۴. رضائیان، علی (۱۳۷۷). تجزیه و تحلیل سیستم. تهران: سمت.
۵. سیدرضائی، میریعقوب (۱۳۹۰). طراحی سیستم مناسب تخصیص بودجه عمومی به استان‌های کشور در راستای توسعه عدالت منطقه‌ای با رویکرد بین قومی در ایران. پایان نامه کارشناسی ارشد مدیریت دولتی، تهران: دانشکده مدیریت، دانشگاه تهران.
۶. گریفین، کیث، و تری مک‌کنلی (۱۳۷۷). توسعه انسانی: دیدگاه و راهبرد، ترجمه غلامرضا خواجه‌پور. تهران: وداد.
۷. هاولت، مایکل، و ام رامش (۱۳۸۰). مطالعه خطمشی عمومی، ترجمه عباس منوریان و ابراهیم گلشن. تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
8. Agazzi, Evandro (1988). Philosophical anthropology and the objectives of development. In UNESCO (1988), Goals of development, Paris: UNESCO.
9. Anderson, James E. (2003). Public policymaking: an introduction. New York: Houghton Mifflin Company.
10. Ballard, David (2000). The cultural aspects of change for sustainable development. Eco- management and auditing, Aud. 7, pp. 53-59.
11. Banathy, Bela (1988). A systems of development. . In UNESCO (1988), Goals of development, Paris: UNESCO.

12. Bertalanffy, Ludwing Von (1972). The history and status of general systems theory. The academy of management journal. Vol. 15, No. 4, pp. 407-426.
13. Bertalanffy, Ludwing Von (1969). General system theory: foundation, development, application. New York: George Braziller, Inc.
14. Chilcote, Ronald H. (2002). Development. In Mary Hawkesworth and Maurice Kogan (eds.). Encyclopedia of government and politics, Vol. 1. New York: Routledge.
15. Dresang, Dennis L. (1973). Entrepreneurialism and Development Administration. Administrative Science Quarterly, Vol. 18, No. 1, pp. 76-85.
16. Easton, David (1965). The political system under stress. In Jay M. Shafritz, Karen S. Layne, Christopher P. Borick (eds.,) (2005). Classics of public policy. New York: Pearson.
17. Erdos, tiber (1988). Long- term and short- term goals for development. In UNESCO, Goals of development, Paris: UNESCO.
18. Farazmand, Ali (1999). Globalization and public administration. Public Administration Review, Vol. 59, No. 6, pp. 509-522.
19. Gladwin, Thomas N., James J. Kennelly, Tara-Shelomith Krause (1995). Shifting Paradigms for Sustainable Development: Implications for Management Theory and Research. The Academy of Management Review, Vol. 20, No., pp. 874-907.
20. Hall, Anthony, and James Midgley (2004). Social policy for development. London: sage publication.
21. Hayami, Yujiro, and Godo, Yoshihisa (2005). Economic development: from the poverty to the wealth of nation. Third edition. New York: Oxford university press.
22. Heywood, Andrew (2002). Politics. Second edition. New York: Palgrave, McMillan.
23. Jackson, Michael C. (2002). System approaches to management. New York: Kluwer academic publishers.
24. Kraft, Michael E., and Scott R. Furlong (2008). Public policy: politics, analysis, and alternatives. Washington, D. C.: CQ press.
25. Lane, Jan- Erik (2000). The public sector: concepts, models, and approaches. Third edition. London: Sage publication.
26. Ogden, Vanessa (2000). Cultural development: its relationship to school improvement and the role of religious education. In Ron Best (ed.).

- Education for spiritual, moral, social and cultural development. New York: Continuum.
27. Riggs, Fred W. (1965). Relearning an Old Lesson: The Political Context of Development Administration. *Public Administration Review*, Vol. 25, No. 1, pp. 70-79.
 28. Ngoupande, Jean- Paul (1988). The aims of development in the context of the least- developed countries. In UNESCO, *Goals of development*, Paris: UNESCO.
 29. Pye, Lucian (1965). The Concept of Political Development. *Annals of the American Academy of Political and Social Science*, Vol. 358, pp. 1-13.
 30. Rissmiller, Kent (2000). Approaching a model of policy change: a challenge to political science. Prepared for the eighteenth international conference of the system dynamics society. Bergen: Norway. Pp. 1-18.
 31. Schein, Edgar H. (2010). *Organizational culture and leadership*. Fourth edition. San Francisco: Jossey-Bass.
 32. Sen, Amartya (2009). *The idea of justice*. Massachusetts: Harvard university press.
 33. Sen, Amartya (1999). *Development and freedom*. New York: Alfred A. Knopf, Inc.
 34. Singh, B. Prasad, and Singh, S. Prasad (1981). Development administration in India: some essential prerequisites. *The Indian Journal of Political Science*, Vol. 42, No. 1 (January-March 1981), pp. 38-53.
 35. Sterba, James P. (1980a). *Justice: alternative political perspectives*. Wadsworth publishing Inc, California, U.S.A.
 36. Thompson, Michael, Richard Ellis, and Aaron Wildavsky (2002). Political cultures. In Mary Hawkesworth and Maurice Kogan. *Encyclopedia of government and politics*. London and New York: Routledge.
 37. Todaro, Michael P., and Smith, Stephen C. (2012). *Economic development*. Boston: Addison- Wesley, Pearson. 11 edition.
 38. Ul Haq, Mahbub (1995). *Reflection on human development*. New York: Oxford university press.
 39. UNESCO (1988). Introduction. In UNESCO, *Goals of development*. Paris: UNESCO.
 40. UNDP, United Nation Development Program (1990). *Human development report*. New York: Oxford university press.
 41. Urquidi, Victor L. (1988). Ideal and attainable goals for development. In UNESCO, *Goals of development*, Paris: UNESCO.